گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید ستوان یکم پاسدار سعید مهرجان از شهدای مدافع امنیت سال ۹۹

اولین و آخرین دیدار من و پسرم عید قربان بود

■ شکوفه زمانی

ستوان یکم پاسدار سعید مهرجان همراه سرگرد مرتضی کباری و ستوان یکم حجت هراتی از پاسداران ناحیه مقاومت سپاه نیکشهر بودند که هشتم مهرماه سال گذشته در سه راهی فنوج بمپور اسپکه توسط گروهک‌های سلفی مورد حمله قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. شهید مهرجان زمان شهادت تنها ۲۳ سال داشت. سرهنگ پاسدار محمد مهرجان پدر این شهید والامقام خود از رزمندگان کشورمان است که در پرونده خدمتی خود مدیریت اسبق سازمان بسیج کارگری استان سیستان و بلوچستان را دارد. گفت‌وگوی ما با این پدر شهید پیرامون فرزند شهیدش را پیش‌رو دارید.

محمود میرزرگ | میزان

چند فرزند دارید و شهید فرزند چندم خانواده بودند؟

بنده متولد سال ۵۳ هستم و سه فرزند دارم. شهید سعید مهرجان فرزند بزرگ خانواده بود که ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۶، روز جمعه مصادف با دهم ذی‌الحجه به دنیا آمد. فرزند دومم فاطمه خانم و فرزند سومم علی آقا است. ما اصالتاً سیستان و بلوچستانی هستیم ولی ساکن زاهدانیم و بازنشسته سپاه هستم.

با آنکه شما نظامی بوده و مشغله کار نظامی را از نزدیک لمس کرده بودید با عضویت پسرتان در یک نهاد نظامی مشکلی نداشتید؟

من که مخالفتی نداشتم. پسرم هم خیلی مشتاق بود که در سپاه فعالیت داشته باشد. با آنکه رشته دبیرستان سعید معارف اسلامی بود و در دانشگاه مطهری سه ترم درس خوانده بود، ولی به دلیل علاقه زیادی که به سپاه داشت درس را نیمه رها کرد و انصراف داد. ابتدا در آزمون دانشگاه امام حسین(ع) شرکت کرد و توانست لیسانسش را در دانشگاه افسری امام حسین(ع) تهران اخذ کند. بعد از گذراندن دانشگاه، به سیستان و بلوچستان برگشت و از من خواست کاری کنم محل کارش نزدیک خانواده باشد. من قبول نکردم. گفتم هر جا که سازمان نیاز دارد باید بروی. نهایتاً ایشان به نیکشهر اعزام شد، در صورتی که خانه و زندگی ما در زاهدان است.

بین محل کارش با خانه چقدر فاصله بود؟

فاصله نیکشهر تا زاهدان نزدیک به ۵۰۰ کیلومتر است. برای همین سعید به علت دوری مسافت خیلی دیر به دیر می‌توانست به خانواده سر بزند و ما را ببیند. سعید در این چهار ماهی که استخدام سپاه نیکشهر بود یک‌بار توانست به ما سر بزند و دفعه دوم تماس گرفت و گفت می‌خواهد بیاید مرخصی ما را ببیند که شهید شد و دیدارش به روز قیامت افتاد. نکته جالبی که خدمتتان می‌خواهم بگویم این است که اولین دیدار من با سعید روز تولدش ماه ذی‌الحجه در عید قربان بود. آخرین دیدارش هم با خانواده دوباره در ماه ذی‌الحجه و عید قربان اتفاق افتاد که ما همدیگر را دیدیم و بعد به مأموریت اعزام شد.

به عنوان پدر درمورد خصوصیات پسرتان چه نظری دارید؟

ما در دوران دبیرستان سعید مستأجر یک خانواده شهید بودیم که همسر آن شهید به ما می‌گفت: «من از شخصیت مؤدب و موقر سعید خیلی خوشم می‌آید». سعید شخصیت خاصی برای خود داشت که هر کس او را می‌دید سریع مجذوبش می‌شد. باید بگویم شخصیتش برای شهادت از همان ابتدا شکل گرفته بود. مظلومیت خاصی در صورتش نمایان بود و به هیچ عنوان با بچه‌های همسن خودش دعوا نمی‌کرد. در دوران کودکی‌اش ندیدم با کسی دعوا کند. هیچ وقت جلوی من و مادرش حرف مخالفی نمی‌زد. همیشه هم دستبوس من و مادرش بود. بعد از حضور در دانشکده افسری وقتی برای بار اول به خانه آمد، صبح زود وقت اذان بود، خودم در را برایش باز کردم و با آنکه چند کوله‌پشتی روی دوشش بود با آن سنگینی بارش اول با دیدن من خودش را انداخت تا دست من را ببوسد و بعد به خودش اجازه داد که وارد خانه شود. به مادرش هم الی ماشاءالله احترام می‌گذاشت و همیشه به ایشان می‌گفت برای شهادتم دعا کنید. حتی روز پدر سال قبل از شهادتش برای من کیک گرفته بود. جشن روز پدر برایم برگزار کرد. بعد از جشن برگشت به من گفت: «بابا دعا کن تا شهادت قسمتم شود.» من گفتم: «پسرم دعا می‌کنم تا عاقبت بخیر شوی.»

گویا شهید مهرجان از بسیجی‌های فعال منطقه‌تان هم بودند؟

بله، سعید عضو فعال بسیج بود. حتی در مأموریت امنیتی بسیج شرکت فعالی داشت. پسرم در برگزاری مراسم مذهبی مثل ماه محرم و دیگر مناسبت‌ها به عنوان خادم و نیروی وظیفه در امنیت اجرای مراسم مذهبی و ملی و محافظت از مردم فعالیت زیادی می‌کرد تا مردم در آرامش کامل و بدون دغدغه بتوانند به مراسم عزاداری‌شان برسند. یکی از کارهای دیگری که همیشه سعید جان با اخلاص کامل شرکت می‌کرد کمک در گروه‌های جهادی بود. هر جا نیاز بود می‌رفت و به مردم مناطق محروم کمک می‌کرد. بیشتر اردوهای جهادی لرستان می‌رفت تا بتواند به سیل زده‌های آنجا کمک کند. ویژگی دیگر شهید این بود که خیلی عاشق حضرت زهرا(س) بود حتی در این مورد دستخط‌هایی در کتاب‌های دبیرستان ایشان بعد از شهادتش خواهرش پیدا کرده بود. خودش مطلبی در مورد حضرت زهرا(س) نوشته بود. در دلنوشته‌ای نوشته بود: «مادر جان (بی بی‌جان فاطمه الزهرا) رفتی و من تا وقتی هستم برای شهادت مظلومانه‌تان سوگواری می‌کنم و کاری می‌کنم که برای شهادت شما همه عالم گریه کنند.»

چه خاطره‌ای از کودکی‌های سعید دارید؟

موقع دنیا آمدن سعید من فرمانده گروهان بودم. برنامه رژه داشتیم اما توانستم سریع از محل کار خودم را به خانه برسانم. روز جمعه و تعطیل بود. مصادف با عید قربان هم بود. مادرش را به بیمارستان زاهدان برای زایمان منتقل کردیم. شنیدن خبر به دنیا آمدن سعید در این روز فرخنده، در عید مسلمین برایم بسیار لذتبخش بود.

> داغ فرزند برای پدر سخت است. با شهادت سعید مصیبت اهل بیت(ع) بر من بیشتر قابل لمس شد. با آنکه دوستان و همکاران می‌آمدند و مرا در آغوش می‌گرفتند و تسلیت می‌گفتند ولی من داغم بیشتر از آنجا بود که در مصیبت اهل بیت(ع) چطور مردمان شام با دیدن کاروان اسرا درکی از شهادت این بزرگواران نداشتند

خبر شهادت پسرتان به چه صورت به شما رسید؟ آن هنگام چه احساسی داشتید؟

موقع اذان نماز مغرب و عشا بود. به مسجد رفته بودم که یکی از همکاران قدیمی‌ام را دیدم. ایشان به من گفت بچه‌ها در مسیر کارشان با اراذل و اوباش درگیر شدند و زخمی دادیم. بعد تعریف کرد که سعید هم همراه آن بچه‌ها در درگیری حضور داشته است. ابتدا به من گفت سعید زخمی شده است. بعد متوجه شدم سعید همراه دو نفر از همکارانش در سه راهی فنوج بمپور اسپکه توسط گروهک‌های پلید مورد حمله قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند. با شنیدن خبر شهادت سعید در آن لحظه ذکر «لا حول و لا قوه الا بالله» بر زبانم جاری شد. هر چیزی که خدا اراده بفرماید همان می‌شود و دیگر نمی‌شود کاری انجام داد.

فکر می‌کردید روزی فرزند بزرگ‌تان را به این زودی از دست بدهید؟

فکر نمی‌کردم فرزندم را به این زودی از دست بدهم ولی خودم همیشه به دنبال شهادت بودم. در مأموریت‌هایی که داشتم فکر می‌کردم که دیگر نتوانم برگردم. چون ۱۰ سال تمام کارم در مأموریت‌های خطرناک امنیتی در مناطق سخت مرزی سیستان و بلوچستان بود ولی روزگار برعکس رقم خورد و شهادت را قسمت فرزندم کرد. در واقع ویژگی‌های شخصیتی سعید نشان می‌داد که یک روز به شهادت می‌رسد.

شهیدان هراتی، کباری و مهرجان

من از اخلاق و رفتاری که ایشان داشت حدس می‌زدم آینده درخشانی دارد. در جمع دوستان، همسایه و همکلاسی‌هایش می‌دیدم همه را به خود جلب می‌کند. من حتی یک نفر را پیدا نکردم که از ایشان دلخور باشد. پسرعمویش با گریه می‌گفت: «کاش سعید کمی بداخلاق بود که اینقدر از فراقش نسوزیم.» سعید چندین مرتبه به دیگران کمک‌هایی کرده بود که من از آن بی‌خبر بودم. اطرافیان برایم تعریف کردند که پسرم دست خیر هم داشته است.

روز وداع با پسرتان بر شما چه گذشت؟

داغ فرزند برای پدر سخت است. با شهادت سعید مصیبت اهل بیت (ع) بر من بیشتر قابل لمس شد. با آنکه دوستان و همکاران می‌آمدند و مرا در آغوش می‌گرفتند و تسلیت می‌گفتند ولی من داغم بیشتر از آنجا بود که در مصیبت اهل بیت(ع) چطور مردمان شام با دیدن کاروان اسرا درکی از شهادت این بزرگواران نداشتند. من ۲۴ ساعت در سردخانه پیش پیکر بی‌جان سعید بودم. خیلی صورتش نورانی بود. نورانیت چهره‌اش و محاسن بلندی که داشت و یک دستش که در درگیری تیر خورده و به پوست آویزان بود همه نشانه‌ای از سعادتی داشت که او با شهادت به دست آورده بود. هنگام دفنش خودم تلقین سعید را در قبر برایش خواندم. دست آویزانش خشک شده بود و سعی کردم آن را کنار بدنش بگذارم که نتوانستم. پسرم در گلزار شهدای زاهدان در کنار دو همکار شهیدش به آرامش رسید.

از آخرین دیدار با پسرتان تا شهادت چه مدت می‌گذشت و در آخرین مکالمه چه صحبتی بین شما و پسرتان رد و بدل شد؟

دو ماه و خرده‌ای بود که من سعید را ندیده بودم اما روز شهادتش در هشتم مهرماه ۹۹ ساعت ۱۲ظهر به من زنگ زد. در آخرین جمله‌ای که از زبان سعید شنیدم به من گفت: «بابا جان با من کاری ندارید» و خداحافظی کرد. شهادتش ساعت ۴بعدازظهر همان روز اتفاق افتاد.

نحوه شهادت پسرتان چطور بود؟

این حادثه زمانی رخ داد که سعید و دوستانش برای سرکشی به پایگاه‌های خودشان می‌رفتند. باید بگویم بچه‌ها با دادن خونشان توانستند منطقه را برای مردم امن کنند. قبلاً تیم اشرار بسیار پیچیده عمل می‌کردند، اما امروز همه تیم‌های آنها ازهم پاشیده‌اند. خون این بچه‌ها بود که توانست امنیت را برای مردم منطقه به ارمغان بیاورد.

سخن پایانی؟

بنده این صحبتم را با بخشدار زاهدان نیز در میان گذاشتم. مناطق توابع ایرانشهر قبل از انقلاب از شهرهای محروم و ضعیف به‌شمار می‌آمد. این مناطق در ۳۳۷ کیلومتری زاهدان مرکز استان قرار دارد و در مسیر ترانزیتی چابهار - میلک واقع شده است. هنوز هم مناطق سیستان و بلوچستان محروم هستند ولی می‌خواهم مردم بدانند که از برکت نظام مقدس اسلامی چه امکاناتی به این مناطق محروم هدیه داده شده است. نکته‌ای که مردم باید قدردان باشند این است که الان مردم منطقه با صلح در کنار هم زندگی می‌کنند. ان‌شاءالله با از بین بردن باورهای غلطی که در میان مردم توابع سیستان و بلوچستان رایج است، بتوانیم همدلی را در کنار هم پرورش دهیم و دیگر شاهد این اختلافات و خونریزی‌ها نباشیم.

نگاه

بازخوانی شکست تاریخی امریکا در طبس

روزی که شن‌ها مأمور خدا شدند

■ آرمان شریف

امریکا از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی، انواع توطئه و دشمنی‌هایش را علیه مردم و نظام اسلامی به کار بست و هربار دست خالی صحنه را ترک کرد. شکست خفت‌بار امریکا در صحرای طبس، به حامیان این کشور نشان داد دوره زورگویی و دخالت در کشورهای دیگر تمام شده است. انقلاب اسلامی و مقابله ایران جلوی امریکا، مسیر تازه‌ای را در تاریخ جهان باز کرد و موجب آگاهی و بیداری مردم ملل دیگر شد.

■ **امید برای موفقیت**

امریکایی‌ها در پنجم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ تصمیم داشتند در عملیات طبس با نام پنجه عقاب، ۵۳ امریکایی گروگان گرفته شده در تسخیر لانه جاسوسی را آزاد کنند. در محاسبات ارتش امریکا، با ورود نیروهای دلتا این عملیات با موفقیت انجام می‌شد و گروگان‌ها به خانه می‌رفتند. این عملیات نخستین تجربه عملیاتی نیروی دلتا بود و آنها امید زیادی به موفقیت در این عملیات داشتند.

دولت امریکا که در آزادسازی گروگان‌ها به بن‌بست خورده و نتوانسته بود در صحنه سیاسی موفقیتی کسب کند به فکر گزینه‌های دیگر افتاده بود. گزینه دیگر امریکایی‌ها در بیشتر مواقع عملیات نظامی است و در این رابطه هم خیلی زود، گزینه نظامی را انتخاب کردند. سیاستمداران امریکایی با اتکا به قدرت ارتش این کشور، امید زیادی به موفقیت در عملیات داشتند و به همین دلیل جیمی کارتر رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا دستور انجام عملیات آزادسازی را صادر کرد.

■ **شکست عملیات**

ژنرال جونز، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا چهارم اردیبهشت ماه را مناسب‌ترین زمان شروع عملیات اعلام کرد. اما این عملیات زودتر از آن چیزی که دشمن فکر می‌کرد با شکست مواجه شد و هشت نفر از نظامیان امریکایی را به کام مرگ کشاند. هنگام اجرای عملیات با ورود به حریم هوایی ایران یکی از بالگردها در ۱۲۰ کیلومتری راور کرمان دچار نقص فنی می‌شود و به اجبار فرود می‌آید و سرنشینان آن به بالگردی دیگر منتقل می‌شوند و همان بالگرد نیز دچار نقص فنی شده و به ناچار به ناو هواپیمابر بازمی‌گردد. شش هواپیما و شش بالگرد دیگر خود را به طبس می‌رسانند و در تاریکی شب در منطقه‌ای دور افتاده بدون متوجه شدن نیروهای نظامی ایرانی فرود می‌آیند.

حین سوختگیری یکی دیگر از بالگردها دچار نقص فنی می‌شود و عملیاتی که هنوز آغاز نشده بود سه فروند بالگردش را از دست می‌دهد. پس از تماس با مرکز عملیات، کارتر دستور بازگشت نیروها را می‌دهد ولی هنگام برخاستن هواپیماها و بالگردها طوفان شن آغاز می‌شود و یک هواپیمای سی ۱۳۰ و یک بالگرد سی‌اچ- ۵۳ به هم می‌خورند و هر دو آتش می‌گیرند که در این حادثه هشت نفر از نیروهای امریکایی در آتش می‌سوزند و چهار بالگرد ناتوان از پرواز روی زمین باقی می‌مانند. نیروها با پنج هواپیما خود را به ناو هواپیمابر نیمیتز می‌رسانند و بدین‌ترتیب عملیات به‌طور کامل شکست می‌خورد.

■ **امداد غیبی**

عملیات «پنجه عقاب» در ذهن طراحانش ایده‌آل و موفقیت‌آمیز بود ولی این عملیات خیلی ساده و راحت و با دخالت عوامل غیرانسانی به شکست انجامید. امریکایی‌ها بدون شناخت درست از جغرافیا و آب و هوای ایران نقشه‌شان را طراحی کردند و فکرش را هم نمی‌کردند که دانه‌های شن، اینگونه آنها را به زمین بزنند.

طوفان شن به عنوان سلاحی از دید طراحان نظامی امریکا پنهان مانده و در نهایت کار خودش را کرد و چریکی‌ترین عملیات نظامی ارتش امریکا در خاک ایران را خنثی کرد و حکومت نوپای جمهوری اسلامی تنها با دادن یک شهید (شهید محمد منتظر قائم) شکست تلخی را برای امریکا رقم زد.

البته در همین راستا «مایلز کاپلند» یکی از مأموران سابق سرویس اطلاعاتی امریکا و از دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران معتقد است: «هدف از تهاجم طبس تنها آزادی گروگان‌ها نبود بلکه کودتا برای سرنگونی رژیم ایران هدف اصلی این عملیات بود.»

حضرت امام خمینی (ره) در همان ایام طی پیام مهمی که در خصوص حمله آشکار نظامی امریکا صادر کردند به این نکته ظریف چنین اشاره نمودند: «نباید بیدار شوند، آنهایی که توجه به معنویات ندارند و به این غیب ایمان نیاورده‌اند؟ نباید بیدار شوند؟ چه کسی این هلیکوپتر آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران بیایند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند. شن‌ها مأمور خدا بودند. باد مأمور خداست. قوم عاد را باد از بین برد؛ این باد مأمور خداست. این شن‌ها همه مأمورند. تجربه بکنند باز.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۹۱

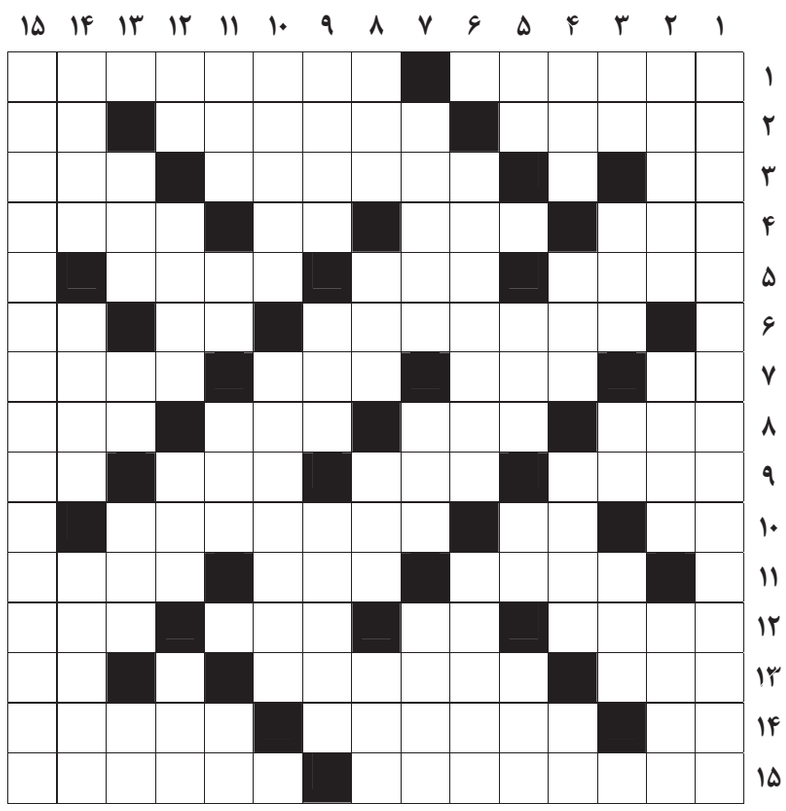

از راست به چپ

■ ۱- کشور مدعی جزایر ایرانی خلیج فارس- گمبرون سابق ■ ۲- داربست درخت انگور- مار گزیده از سیاه و سفیدش می ترسد- علامت مفعول ■ ۳- تکرار حرفی- از مواد اصلی تشکیل‌دهندهٔ روغن‌ها و چربی‌ها- رهبر کره شمالی ■ ۴- در رگ جاری است- درس کشیدنی- باب روز- مقدمه پیروزی ■ ۵- بر دوام کفش می افزاید- انجیر قرآنی- شیپور ■ ۶- خوراک سگ- برج کج- نیم ساعت! ■ ۷- ریه- دروازه‌بان اسپانیایی چلسی- علم شناخت احکام شرع- نغمه و آواز ■ ۸- بدبوی پرخاصیت- از گناهان کبیره- سلاح پرتابی- راه فاضلاب ■ ۹- شماره ساختمان- زدن شاخه‌های اضافی درخت- سخن تب آلود- یزدان ■ ۱۰- عدد شروع بازی- کلمه شگفتی- روستای دیدنی کردستان ■ ۱۱- ادویه دهان‌سوز- عزا- حبوبات از قبیل نخود و لوبیا ■ ۱۲- مسابقه با وسایل موتوری- پشه- از زیبایی‌های دریا- تزویر ■ ۱۳- گنجشک- در اصطلاح به معنای دوندگی در پی کاری است- پزشکی ■ ۱۴- عنصر شیمیایی- شبیخون- سید شهیدان اهل قلم ■ ۱۵- ارتوپد قدیم- شهری در کانادا

از بالا به پایین

■ ۱- ضرب‌المثلی به معنای توجه به خود قبل از هر چیز دیگر ■ ۲- کتابی از ماکسیم گورکی- مکمل پیله- کم ■ ۳- اسم آذری- نیروگاهی در مازندران- راه نافرجام- زمینگیر ■ ۴- پول کامبوج- پرنده‌ای شبیه قناری- غرشمال- اسب تبریزی ■ ۵- کدوتنبل- ضربان و لرزش- کارگاه جولاهی- چربی جانوری ■ ۶- در کار خیر نکنید- لبریز ■ ۷- همراه ژولیت- پارچه‌ای لطیف- غیرمجاز ■ ۸- همراه کلنگ- جنین به وسیله آن تغذیه می کند- حشره خون آشام- وادی نشده ■ ۹- باد خنک- راه زیرزمینی- مخترع سینما ■ ۱۰- طلوع- نویسنده برف‌های کلیمانجارو ■ ۱۱- استخوان پا- تکنیک- خطای نرم‌افزاری- ضمیر غایب ■ ۱۲- از عربی- پرنده سندباد- خالص- نیزار خوزستانی ■ ۱۳- جریب- بخار دهان- لوس- پول ژاپن ■ ۱۴- کالاومتاع- جان پناه رزمنده- بازیگوشی ■ ۱۵- ورزشگاه تیم رئال مادرید

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳					۲		۶
	۵			۱				
		۴	۳	۶				۸
۲			۴					
		۸				۴	۳	
	۹		۸				۲	
۳	۴				۷	۵		
۷					۸			
					۱	۷		

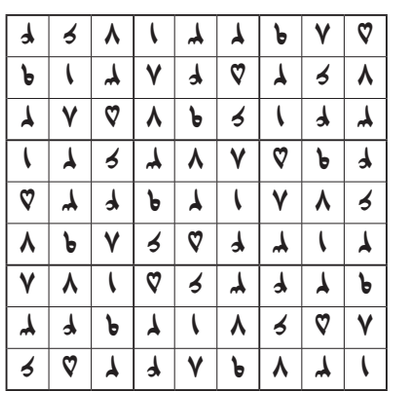

جدول کلمات متقاطع
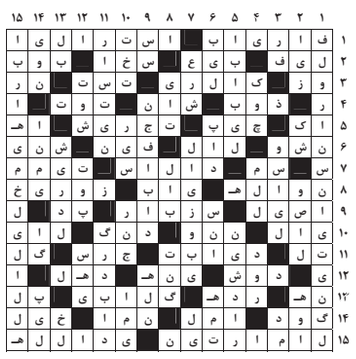
پاسخ جدول شماره ۶۱۹۰